

پژوهشنامهٔ ادب حماسی، سال هجدهم، شمارهٔ اول، پیاپی ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۲۸۷-۳۱۱

رستم‌ستیزی و سهراب‌پروری؛ کنشی در جهت برجسته‌سازی گفتمان دههٔ هفتاد^۱

اعظم نیک‌خواه فاردقی*

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

سمیرا بامشکی**

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسندهٔ مسؤول)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۷

چکیده

ادبیات در کنار رسالت‌های مختلفی که دارد، عهده‌دار رسالت اجتماعی نیز هست. آفرینندگان آثار ادبی در آفرینش‌های خود کم‌وبیش به بافت سیاسی-اجتماعی روزگارشان نظر دارند و از آن تأثیر می‌گیرند. آن‌ها گاه نسبت به این روی‌داده‌ها موضع موافق دارند و گاه مخالف و این موضع را به اشکال گوناگون و با استفاده از عناصر مختلف در اثر خود بازنمایی می‌کنند. فراخوانی شخصیت‌های حماسی/ اسطوره‌ای به رمان یکی از این عناصر است که نویسندگان را به‌خوبی در این مسیر یاری می‌رساند. عده‌ای از رمان‌نویسان این شخصیت‌ها را به اثر خود فرامی‌خوانند تا ضمن بازنمایی گفتمان‌های فرامتن، به فراخور موضع موافق یا مخالف خود، برخی گفتمان‌های مسلط بافت سیاسی-اجتماعی را تقویت یا تضعیف کنند. در پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش هستیم که نویسندهٔ سهراب‌کشان چرا و چگونه شخصیت‌های حماسی را به اثرش فرامی‌خواند؟ یافته‌های پژوهش حاضر که با استفاده از روش تحلیل محتوا به دست آمده است، نشان می‌دهد نویسندهٔ سهراب‌کشان شخصیت‌های حماسی را به رمان خود می‌آورد تا ضمن تضعیف و به‌حاشیه‌بردن گفتمان رقیب، برخی گفتمان‌های مسلط در روزگار تولید اثرش را تقویت و برجسته کند؛ به‌عبارت بهتر، او که خود

^۱ این مقاله برگرفته از رسالهٔ دکتری است.

یکی از کنش‌گران بافت سیاسی-اجتماعی و از موافقان گفتمان مسلط نیز هست، با فراخواندن شخصیت‌هایی چون سهراب و رستم به رمان و گشتار کنش آن دو، ابتدا برخی مبانی فکری گفتمان‌های روزگار خود؛ از جمله نوع روی‌کرد این گفتمان‌ها نسبت به زنان و جوانان را بازنمایی می‌کند، سپس مبانی فکری گفتمان مدنظر خود، یعنی اصلاحات را به‌گونه‌ای برجسته می‌سازد که از این طریق بتواند گفتمان رقیب را به‌حاشیه برد.

کلید واژگان: رستم و سهراب، برجسته‌سازی، به‌حاشیه‌رانی، تضعیف، گشتار.



۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله و روش پژوهش

متن بدون توجه به فرامتن آفریده نمی‌شود و معمولاً پیوندی مستقیم میان این دو وجود دارد. هم‌چنین در هر اثر ادبی می‌توان صدای خالق آن را نیز شنید؛ صدایی که ممکن است نسبت به روی داده‌ها یا گفتمان‌های موجود در فرامتن، موافق یا مخالف باشد. فراخوانی حماسه‌ها و اسطوره‌ها و به‌خصوص شخصیت‌های حماسی / اسطوره‌ای یکی از موضوعات مورد توجه شاعران و نویسندگان معاصر در بازنمایاندن بافت فرامتن و رساندن صدای موافق یا مخالف خود به مخاطبان است؛ به‌عبارتی، شخصیت‌های حماسی / اسطوره‌ای در رمان با توجه به ظرفیت این عناصر، یکی از بهترین دست‌مایه‌های رمان‌نویسان برای انعکاس بافت فرامتن تولید اثر و برجسته‌ساختن یا به‌حاشیه‌راندن گفتمان‌های مسلط موجود در آن، است؛ هدفی که در واقع به‌مثابه کنش یا کنش‌های اجتماعی آفریننده اثر است. تعداد رمان‌نویسان و داستان‌نویسانی که در اثر خود از حماسه‌ها و اسطوره‌ها یاری می‌جویند، در ادبیات فارسی کم نیست و سابقه آن به چند دهه می‌رسد؛ اما دو دهه هفتاد و هشتاد شمسی برهه‌های زمانی‌ای هستند که تقابل گفتمان‌های سنت و تجدد در جامعه شدت می‌گیرد و به‌تبع آن، شاهد دیدگاه موافق یا مخالف نویسندگان و در نتیجه بسامد بیش‌تر این نوع آثار هستیم.

سنت‌گرایی و تجددگرایی از اوایل دوره قاجار هم‌واره دو نیروی پیش‌برنده تحولات اجتماعی بوده است. تحولات اجتماعی ایران از سویی ریشه در سنت‌های تاریخی، فرهنگی و به‌ویژه اسلامی داشته است و از سوی دیگر ریشه در تجددطلبی روشن‌فکران متأثر از غرب. گفتمان انقلاب اسلامی نیز گفتمانی است که در آن مفاهیم برگرفته از سنت و تجدد گرد آمده است. سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۶۸ دوره‌ای است که در آن دو گفتمان محافظه‌کار و اصلاح‌طلب از دل راست سنتی و چپ سنتی پدید می‌آیند. در این دوره تجددخواهان در ساختار شکنی روی کردهای پدرسالارانه و اقتدارگرایانه از اسلام و ارائه قرائتی دموکراتیک و متجدد می‌کوشند (سلطانی، ۱۳۹۷).

نویسندگان این بازه زمانی نیز به‌اقتضای روزگار خود، شخصیت‌های مختلف حماسی / اسطوره‌ای را به اثرشان فرامی‌خوانند که بن‌مایه اسطوره‌ای پدر و پسر از پربسامدترین آن‌هاست. بن‌مایه‌ای که به تأثیر از جدال سنت و تجدد دست‌مایه نویسندگان قرار می‌گیرد (قاسم‌زاده و بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۶). از جمله مواردی که دو گفتمان مسلط در این برهه زمانی بر سر آن اختلاف نظر دارند، می‌توان به موضوعاتی چون جوانان، جای‌گاه مردان و زنان و نوع

مشارکت اجتماعی زنان در مقایسه با مردان، مردم‌سالاری، تساهل، آزادی و چهارچوب آن، جامعه مدنی، قانون اساسی و ... اشاره کرد. در این میان موضوعاتی چون مرد/پدرسالاری، زنان و جوانان در مقایسه با دیگر موارد، بسامد بیش‌تری دارند. به همین دلیل است که در میان شخصیت‌های حماسی نیز داستان رستم و سهراب و ته‌مینه بیش از دیگر داستان‌ها و شخصیت‌ها به رمان فراخوانده شده‌اند. درحقیقت، این کنش‌گران با توجه به قابلیت‌هایی که دارند، ازجمله شخصیت‌های پرتکرار این نوع از رمان هستند و نویسندگان به یاری آن‌ها، در برجسته‌سازی یا به‌حاشیه‌رانی برخی مبانی فکری جریان‌های سیاسی غالب می‌کوشند. رستم، سهراب و ته‌مینه به‌خوبی می‌توانند در رمان‌های اسطوره‌ای تقابل نسل‌های مختلف سیاسی و اجتماعی را در برهه زمانی مورد نظر نشان دهند و داستان را در جهت نیت مؤلف پیش برند. در پژوهش حاضر با بررسی رمان *سهراب‌کشان* و هم‌چنین بافت سیاسی-اجتماعی تولید آن؛ یعنی نیمه دوم دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد (۱۳۸۲)، موضع موافق یا مخالف نویسنده را که خود یکی از کنش‌گران اصلی بافت فرامتن نیز هست، نسبت به برخی گفتمان‌های موجود در آن روشن می‌سازیم و نشان می‌دهیم که هدف مهاجرانی از فراخوانی شخصیت‌های حماسی‌ای چون رستم و سهراب، پرداختن به کدام یک از مبانی فکری گفتمان‌های مسلط در بافت فرامتن است؛ به بیان دیگر، نویسنده *سهراب‌کشان* چرا و چگونه شخصیت‌های حماسی را به اثرش فرامی‌خواند؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

اله‌ام حاجتی سرشکه (۱۳۹۶) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با نام «تحلیل بازآفرینی‌های رستم و سهراب در داستان‌های معاصر فارسی» به‌طور خلاصه به *سهراب‌کشان* می‌پردازد. او در ابتدا دلایلی در اسطوره‌پردازی نویسنده می‌آورد؛ اما درنهایت تنها نشانه‌های اسطوره‌ای را در این رمان وامی‌کاود.

شامیان ساروکلایی و خیرآبادی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «سیر سقوط یک رستم» به بررسی دگردیسی اسطوره در رمان *سهراب‌کشان* می‌پردازند. آن‌ها ابتدا دلایل مختلفی ازجمله مدرنیسم را برای استفاده از اسطوره در رمان بیان می‌کنند، سپس با بیان نام و محتوای رمان‌های مختلف اسطوره‌ای به‌نوعی این نوع رمان‌ها را جریان‌شناسی می‌کنند و در انتها با بیان خلاصه‌ای از داستان رستم و سهراب و هم‌چنین رمان *سهراب‌کشان*، به بررسی دگردیسی اسطوره در این رمان می‌پردازند. به باور شامیان و خیرآبادی، *سهراب‌کشان* تلفیق دو اسطوره ایرانی (رستم و سهراب) و اروپایی (ادیپ) است. آن‌ها معتقدند نویسنده این



داستان، کشته‌شدن سهراب را ضعف داستان رستم و سهراب شاهنامه می‌داند. به همین دلیل خواسته است رستم و سهراب دیگری بیافریند. به نظر آن‌ها سهراب‌کشان کشمکش میان عقل و عشق و درنهایت پیروزی عقل است. نویسندگان سیر سقوط رستم، رستم را تلفیقی از شیخ صنعان و رستم می‌دانند. آن‌ها در پژوهش خود نقدهایی بر محتوای رمان مهاجرانی وارد می‌کنند؛ از جمله این که در رمان، آقاسید به این موضوع می‌پردازد که رستم سهراب عاشق را کشته است؛ اما رستم اصلاً از موضوع عشق سهراب اطلاعی نداشته است؛ افزون بر این، آن‌ها دلیل این را که رستم سهراب را می‌کشد، حفظ یک پارچگی و عزت ایران می‌دانند که اهمیتش حتی از فرزند آدمی هم بیشتر است. شامیان و خیرآبادی چشم شیشه‌ای راضیه در رمان و شخصیت قدرت کور را هم تداعی گر اسفندیار و پرتاب تیر به چشمش می‌دانند. این نویسندگان به‌رغم دلایلی که در ابتدا برای دگرذیسی اسطوره می‌آورند، درنهایت در تحلیل سهراب‌کشان به بررسی تداعی‌های موجود در این داستان و هم‌چنین نقدهایی بر محتوای رمان بسنده می‌کنند و از بیان صریح دلایل مهاجرانی در استفاده از حماسه‌ها چشم می‌پوشند. شایان ذکر است این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد حامد خیرآبادی (۱۳۹۱) با نام «دگرذیسی اسطوره در رمان فارسی» است که از نظر هدف و محتوا با یک‌دیگر هم‌پوشانی دارد.

بیگدلی و قاسم‌زاده (۱۳۸۹) در مقاله «عمده‌ترین جریان‌های رمان‌نویسی معاصر در انعکاس روایت‌های اسطوره‌ای» رمان‌های اسطوره‌ای را زیر عنوان چهار دسته رمانتی‌سیسم، رئالیسم جادویی و سوررئالیسم، مدرنیسم و پسامدرنیسم قرار می‌دهند و باور دارند که بنابر دلایل مختلفی رمان‌های اسطوره‌ای تحت تأثیر یکی از این دسته‌های چهارگانه نوشته می‌شوند.

بزرگ بیگدلی، پورنامداریان، قبادی و قاسم‌زاده (۱۳۸۹) در مقاله «تحلیل بازتاب مضامین و روایت‌های اسطوره‌ای ایرانی در رمان‌های فارسی از ۲۸ کودتا ۱۳۳۲ تا ۱۳۸۷» رمان‌های اسطوره‌ای برهه‌زمانی ذکرشده را بررسی می‌کنند. آن‌ها بیشتر بر دلایل گرایش به اسطوره و برهه‌های زمانی اوج و فرود آن در این رمان‌ها تأکید دارند و پیروی گسترده نویسندگان از جریان‌های مدرنیسم و پسامدرنیسم، تقویت و احیای جنبه‌های ملی و بازگشت به سرچشمه‌های بومی به جای تقلید از غرب را از جمله دلایل گرایش نویسندگان دهه‌های هفتاد و هشتاد به حماسه و اسطوره می‌دانند.

اما پژوهش حاضر در پی آن است تا نشان دهد مهاجرانی رستم و سهراب را تحت تأثیر

روی داده‌های سیاسی-اجتماعی بافت فرامتن خود؛ یعنی نیمه دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد شمسی به رمان فرامی خواند. هدف او از این فراخوانی و رویارویی رستم و سهراب، هم‌چنین گشتار در کنش آن‌ها، رویارویی جریان‌های فکری مسلط در بافت فرامتن و برجسته‌سازی یکی و به‌حاشیه‌رانی دیگری است.

۲- خلاصه داستان

سهراب‌کشان داستان جوانی به نام سهراب است که در روستا با پدر و مادرش زندگی می‌کند و معلم است. پدر او آقاخوان مردی عالم و باسواد است که منبر می‌رود و برای مردم سخن‌رانی می‌کند. آقاخوان مردی مؤمن، مرجع و معتمد مردم روستاست و همه برای مشکلات به او مراجعه می‌کنند. درویشی به نام سید نیز برخی اوقات به دیدار او می‌آید و چند روزی مهمانش می‌شود و برای آقاخوان و دیگر اعضای خانواده و هم‌چنین مردم روستا شاهنامه می‌خواند. سکینه مادر سهراب زنی خانه‌دار و صبور است که سال‌هاست سرفه می‌کند؛ اما هم‌چنان شکایتی از این موضوع ندارد. روزی سهراب که دل‌داده یکی از دختران روستای دیگر به نام مریم شده است، موضوع عشق خود را با پدر و مادر در میان می‌گذارد و از آن‌ها می‌خواهند که مریم را از خانواده‌اش خواستگاری کنند، آقاخوان به روستای محل سکونت مریم می‌رود تا با پدرش صحبت کند، با دیدن مریم شیفته او می‌شود و از موضوع عشق پرسش سخنی نمی‌گوید.

آقاخوان پیوسته با عشق مریم زندگی می‌کند و در برخی میان این عشق، وجود پرسش و باورهای دینی خود قرار می‌گیرد و همواره در تب می‌سوزد. هر بار که سهراب موضوع خواستگاری مریم را مطرح می‌کند، پدرش به‌نوعی مانع ازدواج او با مریم می‌شود و بهانه‌هایی چون سربازی سهراب را مطرح می‌کند. آقاخوان که در برابر عشق مریم، دل از دست داده، به مرتبه‌ای می‌رسد که سهراب را مانع رسیدن خود به مریم می‌بیند، بنابراین سعی می‌کند به‌نوعی سهراب از مقابل خود بردارد. او حتا به کشتن سهراب هم فکر می‌کند. در این مرحله آقاخوان در ویژگی‌های جسمانی و ظاهری؛ از جمله داشتن ریش دوشاخه و قدرت جسمانی زیاد، بیش از پیش به رستم شبیه می‌شود. سید نیز از عشق سهراب به مریم آگاه است. او دگرگونی حال آقاخوان را می‌بیند و دلیلش را نمی‌داند. هم‌زمان با کش‌مکش‌های ذهنی و درونی آقاخوان، سید داستان رستم و سهراب را نقل می‌کند و در قسمت‌های مختلف داستان تأکید می‌کند که رستم آگاهانه و به‌رغم شناختن سهراب او را کشته است. سهراب متوجه می‌شود که پدرش به‌عمد در ازدواج او مانع تراشی می‌کند. او هم‌واره احساس می‌کند داستان



رستم و سهراب در آستانه وقوع است؛ اما عزمش را جزم کرده که نگذارد چنین اتفاقی بیفتد و در مقابل پدر بایستد. سرانجام نیروی عقل آقاخوان بر احساس او غالب می‌شود؛ او موضوع دل‌دادگی‌اش را به سید می‌گوید و از او می‌خواهد که مریم را برای سهراب خواستگاری کند و خودش برای همیشه از آن‌جا می‌رود تا اجازه دهد سهراب پیروز میدان باشد و داستان *شاهنامه* بار دیگر تکرار نشود.

۳- فراخوانی شخصیت‌های حماسی به‌مثابه رویارویی گفتمان‌ها

۳-۱- تقابل رستم و سهراب؛ کنشی در جهت تقویت گفتمان خاتمی

در *شاهنامه* همچون بسیاری از آثار برجسته ادبی، داستان‌های مختلفی با بن‌مایه تقابل پدر و پسر وجود دارد. تراژدی رستم و سهراب یکی از این داستان‌هاست. هیلمن (۱۳۶۹) دلیل این رویارویی را تنافی اهداف و آرمان‌های سهراب با پدرسالاری ایرانی می‌داند. پدرسالاری فقط به روابط خانوادگی و قدرت پدر محدود نمی‌شود؛ بلکه ساختاری اجتماعی است که منشأ خود را در قدرت پدر بنا کرده است (بدانتر، ۱۳۹۷). لاسلت پدرسالاری را حاکمیت پدر و وبر آن را نظام قدرت متداول در جوامع سنتی می‌داند.

بشیریه (۱۳۹۲) در کتاب *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران* از پاتریمونیالیسم سنتی ایران سخن می‌گوید. به باور او، پاتریمونیالیسم سنتی ایران گفتمانی مسلط است که بر اقتدار و اطاعت مطلقه، پدرسالاری سیاسی، قداست دولت و رابطه مستمر آن با خدا، رابطه میان حکام و علمای دین و ساختار قدرت عمودی یک‌جانبه و غیرمشارکتی و غیررقابتی تأکید دارد و در دوران قاجار ظهور می‌کند. گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک نیز گفتمانی است که در واکنش به مدرنیسم مطلقه پهلوی پدیدار می‌شود. این گفتمان خود مرکب از عناصر مختلفی چون نظریه سیاسی شیعه، برخی از وجوه پاتریمونیالیسم سنتی، برخی از عناصر مدرنیسم، نوعی مردم‌گرایی و اقتدار‌کارزمایی است. گفتمان اصلاحات گفتمانی است که در مقابل گفتمان سنت ظهور می‌کند و توجه به جوانان و زنان در گفتمان آن نقشی محوری دارد.

خاتمی (۱۳۷۶) در سخنرانی خود تأکید می‌کند که ما مالک فرزندان نیستیم؛ بل که آن‌ها امانت‌های خداوند در دست ما هستند که ما باید آن‌ها را در مسیری درست رشد دهیم. او معتقد است که ما باید نسل جوان را باور کنیم. به باور او دولت و کشور به توانایی نسل

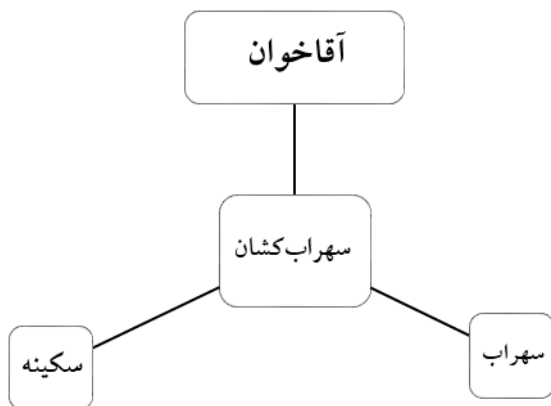
¹ Elisabeth Badinter

جوان و نوحاسته نیازمند است و فضای کشور باید به گونه‌ای باشد که نسل جوان بتواند در همه عرصه‌ها حضور داشته باشد؛ زیرا کشور به فکر نو و نوحواهی نیاز دارد. به نظر او ما باید ابتدا در درون خودمان تحول ایجاد کنیم و باید فضایی فراهم کنیم که بتوانیم در چهارچوب قانون با هم‌دیگر حرف بزنیم و هم‌دیگر را تحمل کنیم و هیچ‌کس نباید خواست و برداشت خود را به دیگری تحمیل کند. خاتمی (۱۳۸۰) روح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را موافق تکثر می‌داند و معتقد است که قانون اساسی ما جامعه تک‌صدایی نمی‌خواهد و خواهان جامعه چندصدایی و همراهی است.

سهراب‌کشان را عطاءالله مهاجرانی؛ وزیر فرهنگ و ارشاد دولت خاتمی، در سال ۱۳۸۲ منتشر می‌کند. زندگی او به گفته خودش (۱۳۹۷) دارای سه‌گانه سیاست، تدریس در دانشگاه و تألیف است. او از کودکی با جهان حماسه‌ها و اسطوره‌ها آشنایی داشته و آثار دیگری هم در این حوزه دارد. مهاجرانی (۱۳۹۷) رمان را داوری نویسنده درباره زمانه خود از نگاه مجموعه شخصیت‌های داستانی می‌داند و معتقد است اسطوره درواقع تکیه‌گاه نویسنده در رمان است. نویسنده سهراب‌کشان با فراخوانی کنش‌گران حماسی رستم و سهراب به داستان، می‌کوشد تا ضمن برجسته‌سازی برخی مبانی فکری گفتمان سنت؛ از جمله پدرسالاری و مردسالاری و تضعیف و درنهایت به حاشیه‌راندن آن‌ها، برخی مبانی فکری گفتمان خاتمی را تقویت کند و برجسته سازد.

۳-۱-۱- برجسته‌سازی پدرسالاری و سپس تضعیف آن

هیلمن یکی از اصول پدرسالاری را فرمان‌برداری فرزندان از پدران می‌داند (هیلمن، ۱۳۶۹). مهاجرانی نیز به یاری برخی کنش‌های کنش‌گران داستان، ابتدا ساختار پدرسالارانه حاکم در جامعه سهراب‌کشان را بازنمایی و برجسته می‌کند. در جامعه رمان او، این انقیاد و فرمان‌برداری مدنظر هیلمن به خوبی مشاهده می‌شود. به باور وبر در نظام پدرسالاری، رئیس خانوار نظارت تام و تمامی بر فعالیت‌ها و رفتار سایر اعضا دارد (به نقل از بردلی، ۱۳۸۶). نویسنده سهراب‌کشان هم در این رمان مثلثی را خلق می‌کند که در رأس آن آقاخوان یعنی پدر خانواده حضور دارد؛ شخصیتی که از نظر شباهت ظاهری به رستم و داشتن پسری به نام سهراب، به خوبی برای مخاطب، رستم و سهراب شاهنامه را تداعی می‌کند.



۱-۱-۳- اقتدار پدر

آقاخوان از جمله پدرانی است که نه تنها بر اعضای خانواده خود؛ بل که بر مردم روستای خود و روستاهای اطراف هم نظارت دارد؛ علاوه بر هم‌سر و فرزندان، او نزد مردم روستا هم دارای اقتدار و احترام است و مردم در موارد مختلف سخن او را می‌پذیرند و مطیع امر او هستند:

«رسم آقاخوان همیشه این بود که توی مارون سوار اسب نمی‌شد. مردم، پیر و جوان

و کودک به او سلام می‌کردند. احوال‌پرسی می‌کردند» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۲۸).

«آقا خوان، حضرت آقا، بیدار شوید» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۶۰).

اقتدار و ابهت او به‌گونه‌ایست که حتی سهراب فرزند او هم به‌راحتی نمی‌تواند با او سخن

بگوید و در بسیاری از کنش‌ها تحت امر و نظارت پدر است:

«سهراب مظلومانه و محجوب در چشمان پدرش نگاه کرد. احساس کرد مثل خرگوشی

شده که دارد در چشمان پلنگ نگاه می‌کند. نمی‌دانست این حس را چگونه برای خودش

تعریف کند. مثبت بود یا منفی. هیبت بود یا وحشت؟» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۳).

محور اصلی سهراب‌کشان مهاجرانی بر کنشی می‌چرخد که سهراب خواهان انجام آن

است و آقاخوان به دلایلی با استفاده از قدرت و جای‌گاه پدرانه خود مانع تحقق هدف سهراب

می‌شود. سهراب عاشق می‌شود و این عشق زمانی به ثمر می‌نشیند که آقاخوان بخواهد.

۲-۱-۱-۳- شخصیت رهبر و کاریزماتیک آقاخوان

رفتارهای پدرسالارانه رفتارهایی است که در آن شخص چنان رفتار می‌کند که رفاه و سعادت فرزند مورد توجه اوست. به همین دلیل قضاوت او درباره آن چه مطلوب است، اهمیت دارد (craig, 1998 به نقل از پی‌کانی و تقی‌لو، ۱۳۹۲). آقاخوان مهاجرانی کنش‌گری است که نه تنها هم‌سر و فرزند تابع امر و نظر او هستند و او را فردی دانانتر از خود می‌دانند؛ بل که در میان مردم روستا نیز محبوب است و مرجع و گره‌گشای آن‌هاست. کودکان روستا او را بزرگی عالم می‌دانند که در هر دیدار به سمتش می‌روند تا نکته‌ای از او بیاموزند. مردم روستا هنگام مشکلات برای چاره‌اندیشی به آقاخوان پناه می‌آورند و محرم اسرار آن‌هاست.

«همه بچه‌ها شما را دوست دارند. دیده‌اید وقتی از کنار مدرسه رد می‌شوید بچه‌ها از پنجره سرک می‌کشند، سر تکان می‌دهند، دست تکان می‌دهند؟» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱).

«راضیه شما را خیلی دوست دارد. همه مارون و یک آقاخوان. همه احترام شما را دارند. دیده‌اید تا می‌فهمند شما از جایی رد می‌شوید، صدای رادیو را کم می‌کنند. زن‌ها روسری یا شالشان را مرتب می‌کنند» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۵).

۳-۱-۲- پیروزی سهراب؛ کنشی در جهت تضعیف و به حاشیه‌رانی گفتمان

پدرسالاری و مردسالاری

رویاریویی رستم و سهراب در شاهنامه در حقیقت رویاریویی دو نسل است و مهاجرانی نیز با آگاهی از این موضوع، سهراب را به داستان‌ش فرامی‌خواند تا باری دیگر تقابل دو نسل را برای مخاطب تداعی کند. نکته شایان ذکر این است که مخلوقان نویسنده؛ یعنی راوی و دیگر کنش‌گران داستان نیز سهراب را حمایت می‌کنند؛ هم سهراب شاهنامه و هم سهراب سهراب‌کشان را. در مقابل، آن‌ها رستم و کنش او را پیوسته در قسمت‌های مختلف داستان نقد می‌کنند. نقد رستمی که به گفته هیلمن (۱۳۶۹) یکی از نمایندگان پدرسالاری است، توسط راوی و دیگر کنش‌گران داستان، در حقیقت کنش مهاجرانی است در به حاشیه‌رانی گفتمان پدرسالاری و برجسته‌سازی گفتمان تجددطلبانه خاتمی (۱۳۷۹) که از شایسته‌سالاری سخن می‌گوید:

فردوسی و آقاسید در هم آمیخته شده بودند. در متن داستان وارد شده بودند و داوری می‌کردند: همه حرفم با رستم این است که پهلوان پهلوانان، چرا جوانت را کشتی؟ چرا جوان عاشق را کشتی؟ چرا جوان عاشق را که پاره تن و روح خودت بود،



کشتی؟ چرا؟ (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۰۶).

«پیر ما فردوسی هم نتوانسته از رستم گله نکند. گفته: یکی داستان است پر آب چشم/ دل نازک از رستم آید به خشم» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۹۱).
 «(آقاسید): حکیم فردوسی می‌گوید: از این خویشتن کشتن اکنون چه سود، می‌خواهم برایتان بگویم که رستم سهراب را شناخته بود. شناخته پسرش را کشت» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

«رستم عشق را کشت. آن‌ها می‌خواستند سهراب را در خواب بکشند، رستم در بیداری کشت. سهراب هم عاشق بود. آرمان بزرگی داشت. رستم آرمان سهراب را هم کشت» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۰۶).

«سهراب پرمهر و معصومانه داشت به رستم نگاه می‌کرد. چشمانش برق می‌زد. چشمان رستم عمیق و تاریک بود» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۹۲).

(آقاسید): در زندگانی، هر کس در این آزمون قرار می‌گیرد که فرزندش را بکشد! همه ما دشنه به دست خنجر به کف در مقطعی قرار می‌گیریم که ممکن است پسرمان را بکشیم. کشتن یک وقت مثل کشتن رستم است. در میانه میدان با صدای بوق و کرنا. وقتی دیگر هم آرام و خاموش است. کشتنی که در خاموشی اتفاق می‌افتد، تلخ‌تر است. سوز بیشتری هم دارد ... (عام یعقوب): آقا سید جوری صحبت می‌کند که انگار رستم می‌دانست سهراب فرزندش است و او را کشت. نمی‌دانست که؟ مگر خودت از قول سلطان محمود نگفتی که همه شاهنامه هیچ است جز حدیث رستم. خب حالا اگر رستم هم این جور دریاید، پس چه بایدمان کرد (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۷۲).

رستم پهلوان اول شاهنامه است؛ پهلوانی که همه آرزوها و آرمان‌های یک قوم در وجود او مجسم شده است. کسی که دوره پهلوانی شاهنامه بر محور او می‌چرخد (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸)، بنابراین بدیهی است که سراینده ابیات رستم سهراب در توجیه کشته‌شدن سهراب به دست رستم، هم در ابیات نخستین این داستان و هم ابیات پایانی آن به تقدیر متوسل شود. تقدیری که باعث مرگ سهراب شده و دلیل آن هم بر آدمی روشن نیست. به گفته عام یعقوب سهراب‌کشان، همه شاهنامه است و رستم و زمانی که رستم هم این‌گونه باشد، باید چه کنیم؟

از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر تو راه نیست
 همه تا در آرزو رفته فراز به کس بر نشد این در راز باز

بدین کار یزدان تو را راز نیست
اگر دیو با جانت انباز نیست
(فردوسی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۲۶۱)

چنین است و رازش نیاید پدید
نیایی به خیره چه جویی کلید
(فردوسی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۳۰۱)

رحیمی (۱۳۶۹) معتقد است رستم می‌دانسته که به جنگ پسرش می‌رود. به همین دلیل در درون او طوفانی برپا بوده که چگونه به جنگ فرزند خود برود؟ چون از یک سو حراست از مرزهای ایران با او است و از طرف دیگر نمی‌داند با فرزندی که به ایران تاخته و لاجرم کار دشمن را می‌کند، چه باید بکند؟ درحقیقت باور رحیمی این است که اگر رستم آگاهانه هم به جنگ پسرش رفته و باعث مرگ او شده است، به خاطر هدف حراست از مرزهای کشورش بوده است. این در حالی است که کنش‌گران داستان مهاجرانی ضمن کانونی‌سازی عاشق‌بودن سهراب و معصومیت و آرمان‌خواهی او، کنش رستم شاهنامه را حمایت از کاووس می‌دانند، بنابراین او را نکوهش می‌کنند و پیوسته سعی می‌کنند از اقتدار و تقدس او بکاهند؛ موضوعی که مدنظر نویسنده سهراب‌کشان نیز هست؛ زیرا او می‌خواهد با تضعیف رستم، سهراب و کنش‌های او را برجسته کند و محور داستانش قرار دهد:

(رستم) تکیه‌گاه ایران است. تکیه‌گاه ملت ایران است؛ اما انسان است با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش، با همه جوهره و جنمش. فردوسی می‌خواهد بگوید که رستم از آسمان نیامده. از زمین هم مثل جن نجوشیده. از میان مردم آمده، با همه خلق و خوی مردم، با همه زیبایی‌ها و زشتی‌ها، غم‌ها و شادی‌ها، شوربختی‌ها و سعادت‌ها، با همه فراز و فرودها (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۷۵).

اشتباه رستم این بود که خیال می‌کرد ایران و ملت ایران وابسته به فره ایزدی شاه‌یست. خیال می‌کرد کاووس صاحب فره ایزدی است. وقتی درست نمی‌بیند نه کاووس را درست می‌بیند و نه سهراب را، هم آرمان را می‌کشد و هم جوانش را ... (آقا سید) گفت: می‌دانید؟ اگر رستم سهراب را نکشته بود، همه ما روزگار و سرنوشت دیگری داشتیم. ایران ایران دیگری بود» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸-۱۰۷).

۲-۳- تساهل و تسامح و مدارا با رقیب

تساهل و تسامح به معنی مدارا کردن و آسان گرفتن است (معین، ۱۳۸۷: ۳۴۹). علاوه‌بر توجه به زنان و جوانان، تساهل و مدارا و تحمل آرا و اندیشه‌های مخالف را داشتن، از دیگر مبانی فکری اصلاح‌طلبان است که هم‌واره بر آن تأکید می‌کنند. به باور اصول‌گرایان، اگر



آراء، رفتار و کردار مخالفان تنها با منافع شخصی انسان اصطکاک داشته باشد و گذشت و مدارا هم با ظلم‌پذیری و ذلت هم‌راه نباشد، شایسته است انسان تساهل به خرج داده و شیوه مسالمت‌آمیز در پیش گیرد و از حق خویش صرف نظر کند؛ اما اگر پای مصالح عمومی و منافع ملی در میان باشد و در صورت تساهل و تسامح، ارکان دینی به خطر افتد یا موجب شکسته‌شدن حدود الهی با تزییع حقوق دیگران شود، تساهل و تسامح به هیچ وجه جایز نیست و باید از آن جلوگیری شود (شفیعی، ۱۳۸۰: ۵۰-۲۸ به نقل از قاسمی، کریم؛ اقارب‌پرست، محمدرضا و شفیعی، اسماعیل، ۱۳۹۹). این در حالی است که اصلاح‌طلبان معتقدند عقاید و دیدگاه‌های مخالف حتا اگر از نظر ما باطل، اشتباه و غلط باشد، نباید حذف شود؛ بل که باید به آن‌ها اجازه تحمل و بروز داد (کدیور، ۱۳۷۹، ۴۴۸-۴۴۷ به نقل از امیری، ۱۳۸۶). سهراب سهراب‌کشان نیز این دغدغه را دارد؛ قدرت کور که شخصیتی با نقص‌های جسمانی و به دلیل مردم‌آزاری‌های فراوانش، از جمله کنش‌گران منفور سهراب‌کشان است، خود را رقیب عشقی سهراب می‌داند و در این مسیر مشکلاتی را برای سهراب ایجاد می‌کند؛ اما سهراب می‌خواهد مشکلات جسمی او را درمان کند. هم‌چنین تمام پس‌انداز خود را به او می‌دهد تا او و خانواده‌اش بتوانند زندگی راحتی داشته باشند. قدرت کور با پولی که سهراب به او می‌دهد، اسلحه‌ای تهیه می‌کند تا بتواند با آن سهراب را بکشد و درحقیقت رقیب خود را از میان بردارد.

«اولین باری بود که کسی (سهراب) به قدرت کور می‌گفت بیا تو را ببرم بیمارستان. هیچ کس تا آن روز در فکر او نبود. همه از او فرار می‌کردند» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۷۲).

«بیا این صدتومان ار تو. خرج دوا و دکترا بیش از این نمی‌شود. برای زن و بچه‌ات هم می‌توانی از بازار خرید کنی» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۷۲).

«ننه جان! قدرت کور نان نادانی مردم را می‌خورد. آدم ضعیف و قابل ترحمی است. گفتم حاضرم ببرمش شهر برای دوا و درمان» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۸۱).

۳-۳- برجسته‌سازی مردسالاری

زن و مسائل زنان هم‌واره از جمله موضوعات مورد اختلاف میان دو جریان فکری اصول‌گرا و اصلاح‌طلب بوده است. به باور اصول‌گرایان مرد و زن هر دو انسانند؛ اما تفاوت‌هایی با هم دارند؛ به‌عنوان نمونه عواطف و رقت احساسات در زنان و نیروی تعقل در مردان بیش‌تر است که این به ساختمان وجودی و فیزیولوژیکی آن‌ها برمی‌گردد. اصول‌گرایان عقیده دارند مرد چون از نیروی جسمانی و عقلانی بیش‌تری برخوردار است، باید آن دسته از کارهای اجتماعی

را که بیش‌تر احتیاج به این نیروها دارد، به عهده گیرد و زن چون سهم بیش‌تری از عواطف و احساسات لطیف دارد، باید وظایف خانه‌داری و بچه‌داری را به عهده بگیرد و فرزندان لایق و شایسته پروراند (مصباح یزدی، ۱۳۴۳)، در حالی که روی‌کرد اصلاح‌طلبان تفاوت‌هایی با روی‌کرد آن‌ها دارد. به باور اصلاح‌طلبان نگاه به زن نباید نگاه به جنس دوم باشد و زنان علاوه بر نقش مادری و هم‌سری می‌توانند در عرصه‌ها و سطوح مختلف، مسؤولیت‌های سنگین مدیریت را به عهده گیرند (خاتمی، ۱۳۷۶). آن‌ها معتقدند فضیلت زن نه در محبوس‌ماندن در چهاردیواری خانه و محروم‌ماندن از حضور در عرصه اجتماع و سرنوشت است نه در ره‌اشدن از همه قیدهای اخلاقی و معنوی و عقلی. مهم این است که زن بتواند آزاد و توانا به‌عنوان یک انسان انتخاب کند؛ اما این انتخاب او مانع حضور او در عرصه اجتماع و سرنوشت نباشد.

اصلاح‌طلبان رشد را یک امر اجتماعی می‌دانند و معتقدند آدمی در عرصه اجتماع و در تعامل با دیگران رشد پیدا می‌کند؛ رشد عاطفی، رشد عقلانی و حتا رشد دینی و معنوی. این رشد باید در مورد زن تأمین بشود و این رشد تأمین نمی‌شود مگر این‌که زن در اجتماع حضوری فعال و مؤثر داشته باشد و در عرصه اجتماع باشد. به باور آن‌ها از ستم‌های بزرگ به زنان که ریشه در طول تاریخ دارد و بسیاری از ستم‌ها و مشکلات از آن ناشی شده است، نگاه مردسالارانه و مذکر به زندگی و هستی و تاریخ است؛ اما امروزه جامعه زنان روزبه‌روز دارای تحصیلات بالاتری می‌شوند و در نتیجه به درک اجتماعی بالاتری می‌رسند و خودباوری بیش‌تری پیدا می‌کنند. به این ترتیب دیدگاهشان، بینشان، مطالباتشان با زنان گذشته فرق می‌کند. به باور آن‌ها، بینش سنتی به زن می‌گوید در خانه بنشین و هیچ فعالیت اجتماعی نکن. از طرف دیگر زنان می‌خواهند در رقابت با مردان در توانایی‌ها برابری کنند. اصلاح‌طلبان معتقدند باید شرایط مناسب، مساعد و مساوی فراهم شود تا ببینیم که زنان هم شایسته هستند یا نیستند. زنانی که از تحصیل برقراری روابط اجتماعی و تمرین مدیریت محروم بوده‌اند، واضح است که در مقایسه با مردانی که همه این امکانات را در دست دارند، ناموفق‌ترند. رشد یک امر اجتماعی است، پس هرچه مشارکت زنان در عرصه سرنوشت و حیات اجتماعی بیش‌تر باشد، زمینه رشد آن‌ها هم فراهم‌تر خواهد شد» (خاتمی، ۱۳۸۳).

این اصل فکری گفتمان اصلاحات نیز به‌خوبی در سهراب‌کشان قابل مشاهده است؛ نکته‌ای که در ابتدا برای مخاطب ممکن است کمی دور از ذهن به نظر برسد، وجود کنش‌گر سکینه در کنار رستم و سهراب است، در صورتی که ما در شاهنامه کنش‌گر تهمینه را داریم. سکینه سهراب‌کشان هم‌چون نامش موقر و صبور است. او نمونه کامل یک زن سنتی است.

زنی که تمام زندگی‌اش در وجود هم‌سر و فرزندانش خلاصه می‌شود و به‌رغم ابتلای به بیماری، همچنان انجام امور خانه و دغدغه‌ها و مشکلات هم‌سر و فرزندانش برایش در اولویت هستند. مهاجرانی با انتخاب آگاهانه سکینه و بازنمایی کنش‌های او و ایجاد گشتارهایی در نوع رفتار آقاخوان نسبت به سکینه، به‌خوبی گفتمان مردسالاری را برجسته می‌کند.

۳-۳-۱- نوع خطاب زن به مرد و برعکس

گفتمان مسلط بافت فرامتن پیوسته تأکید می‌کند که زن جنس دوم نیست و نباید چنین روی‌کردی وجود داشته باشد؛ اما سکینه سهراب‌کشان به‌وضوح جنس دوم است. هم‌سرش او را سکینه خس‌خسی خطاب می‌کند. در سراسر داستان فقط یک یا دو بار او را سکینه خانم خطاب می‌کند که این موضوع به‌شدت تعجب سکینه را برمی‌انگیزد. این در حالی است که سکینه هم‌سرش را آقاخان خطاب می‌کند. درحقیقت نویسنده با این نوع خطاب کنش‌گران، تفاوت جای‌گاه آن‌ها و محوریت کنش‌گر مرد را به‌خوبی نشان می‌دهد.

«(آقاخوان): خسته نباشی سکینه خس‌خسی!» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۵).

سکینه می‌خواست از تعجب شاخ دربیورد. سال‌های سال بود که آقاخوان به او نگفته بود خانم، آن هم با این کشش، آن هم با من ... سال‌ها بود که صدای سکینه خس‌خسی همیشه در گوشش زنگ می‌زد. او هم همیشه در جواب گفته بود: بله آقا. ممنونم آقا (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۲۳).

۳-۳-۲- بی‌سوادی و خرافه‌پرستی زنان

اصلاح‌طلبان رشد را یک امر اجتماعی می‌دانند و معتقدند آدمی در عرصه اجتماع و در تعامل با دیگران رشد پیدا می‌کند؛ رشد عاطفی، رشد عقلانی و حتا رشد دینی و معنوی (خاتمی، ۱۳۸۳). نویسنده با آگاهی از این موضوع زنان سهراب‌کشان را زنانی دور از عرصه اجتماع بازنمایی می‌کند که دوری از عرصه اجتماعی آن‌ها را به زنانی ساده و خرافه‌پرست تبدیل کرده است. این زنان برای حل مشکلاتشان نزد دکانویس می‌روند. درمان زن نازا را در خوابیدنش در قبر می‌دانند، نگرانند که مبادا کسی هم‌سرانشان را چیزخور کند یا هم‌سر و فرزندانشان را آل بزند.

«(سکینه): نمی‌رویم پیش آقایی بلکه دعایی بنویسد. سید است. نفسش گرم است.

دستش خوب است» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۵).

«دعای نظربندی در پارچه سبز دوخته بود و با سنجاق قفلی روی شانهاش زده

بود» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۹۴).

«(سکینه): از وقتی دخترم را در گور خوابانده‌اند که بچه‌اش بشود، ترس ورش داشته ... چند دفعه هم بچه‌ام را از روی گریه مرده رد کرده‌اند» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۹۵).

«سکینه اندیشید: مبادا آقاخوان را چیزخور کرده باشند؟ هر دفعه می‌رود حمریان و می‌آید از این رو به آن رو می‌شود. خوب است بروم پیش آقا نبی، دعایی برایش بنویسد. لای کتابی برایش وا کند» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۶۳).

۳-۳-۳- زنانگی زنان

زنان سهراب‌کشان همچون زنان نظام‌های مردسالاری در حاشیه هستند. تنها وظیفه آن‌ها انجام امور خانه و امور مربوط به هم‌سر و فرزندان است. سکینه سهراب‌کشان از جمله این زنان است که با وجود انجام پیوسته وظایف خود بدون هیچ نوع اعتراضی، همواره نگران انجام این‌گونه امور است؛ «اگر از دست و پا بیفتم این خانه را کی جمع و جور می‌کند» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۵).

صدای رفت‌و‌روب سکینه می‌آمد. پله‌ها را جارو می‌کرد. نم آبی هم زده بود. کار هر روزش بود. مهتابی و پله‌ها و حیاط را همیشه تا پیش از طلوع آفتاب جارو می‌کرد. قبل از آن به آغل سر می‌زد. آب و علف جانان و گاو و گوسفندان را مرتب می‌کرد. شیر می‌دوشید. نان می‌پخت. گاهی دست‌هایش را به کمر می‌زد و قامت می‌کشید و می‌گفت: شکر (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۶۳).

۳-۳-۴- نوع نگاه آقاخوان و سهراب به زن

یکی از کنش‌هایی که نویسنده سهراب‌کشان در رمان خود به طرق مختلف آن را کانونی و بر آن تأکید می‌کند، نوع نگاه و رفتار آقاخوان و سهراب به سکینه است. در پیرفت‌های مختلف داستان آقاخوان سکینه را سکینه خس‌خسی خطاب می‌کند و با توجه به دلدادگی‌اش به مریم، بیماری سکینه را نادیده می‌گیرد. حتا گاهی در دل بدش نمی‌آید که سکینه بمیرد:

«(آقاخوان) سکینه خانم در ذهنش گذشت: سکینه خس‌خسی. لبخند ریزی زد» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۹۳).

«(سکینه): قرار نبود امروز و فردا برویم شهر پیش دانیال حکیم؟ (آقاخوان): ان‌شاءالله مرتبه دیگر. هفته دیگر. خدا بزرگ است. سکینه دستمال را در پنجه فشرد. نفسش تنگ شد. چشمانش را از درد روی هم فشرد» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۹۳).



این در حالی است که سکینه برای سهراب یک حامی و پشتوانه است و هم‌واره از دغدغه‌های او می‌کاهد. سهراب سکینه را همیشه «ننهٔ گلم یا ننه جان» خطاب می‌کند. نگران بیماری مادرش است و پیوسته از پدرش می‌خواهد یا خود او را برای درمان به شهر ببرد یا این اجازه را به سهراب بدهد:

«سهراب: آخر این جور که نمی‌شود. نه شهر می‌روی که برای خودت و ننه‌ام دوا و درمان کنی و نه حمریان می‌روی» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۶۳).

«(قدرت کور): حالا خیلی آقاخوان سکینه را دوا درمان کرده که من بکنم! تلخی جمله مثل زهر در کام سهراب ریخته شد» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۶۷).

«(سهراب) گفت: ننهٔ گلم، تو نمی‌خواهی بروی پیش دانیال؟» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۸۱).

۳-۳-۵- مرگ رستم درون آقاخوان

۳-۳-۵-۱- ختم‌گرفتن آقاخوان برای خود

در داستان رستم و سهراب *شاهنامه*، رستم روزها رویارویی و نبرد با سهراب را به تأخیر می‌اندازد و به‌رغم تأکید کاووس‌شاه، با می‌خواری در رفتن نزد او تعلل می‌کند. علت این تعلل را رحیمی (۱۳۶۹) در آگاهی رستم از جنگ با فرزندش و اسلامی ندوشن (۱۳۴۸) آن را ناشی از اندیشه‌های خیام‌وار رستم می‌داند؛ به این معنی که با توجه به این که پایان نبردها مشخص نبوده است، رستم نیز جهان را بی‌اعتبار می‌دانسته و از فرصت‌ها بهره می‌گرفته است. نکتهٔ شایان ذکر در این جا این موضوع است که رستم چه آگاهانه و چه ناآگاهانه رویاروی سهراب قرار می‌گیرد، با به‌کاربردن حيله‌ای سهراب را می‌کشد؛ اما آقاخوان که هدف فرزندش سهراب هم‌چون رستم و سهراب *شاهنامه* با هدف او منافات دارد، ابتدا برای خارج کردن سهراب تلاش‌هایی می‌کند. او راه خلاص شدن از رقابت با فرزندش را در فرستادن او به اجباری می‌داند و حتا ورقهٔ معافیت پسرش را هم پنهان می‌کند. آقاخوان نیز مانند رستم که به‌خاطر این رویارویی بی‌قرار است و خود را با می‌خواری مشغول می‌کند، آرام و قرار ندارد. او تب و لرز می‌کند، شعر می‌خواند و رفتارهایی انجام می‌دهد که دیگران متوجه حالت غیرعادی او می‌شوند؛ اما درنهایت رویاروی سهراب قرار نمی‌گیرد. کنش‌گران داستان بارها و بارها تأکید می‌کنند که اگر سهراب کشته نمی‌شد، ایران ایران دیگری بود و نویسنده نیز با آگاهی از این موضوع و با توجه به مبانی فکری گفتمان مسلط بافت فرامتن، داستان را به‌گونه‌ای پیش می‌برد تا سهراب کشته نشود. مهاجرانی با گشتار در کنش شخصیت‌های حماسی، سعی

می کند آرمان گفتمان روزگار خود را تحقق بخشد. بنابراین آقاخوان بعد از روزها بی‌قراری، درنهایت خود، بعد پدرسالارانه وجودش را می‌کشد و برای این رستم درون، ختم هم می‌گیرد. این ختم نقطه عطفی است در کنش‌های آقاخوان. از این جاست که آقاخوان از قالب پدرسالارانه رستم خارج می‌شود. این خروج هم تغییراتی در ظاهر او ایجاد می‌کند و هم کنش او.

(آقاخوان): چند ساعتی کنار گهر بودم. چند ساعتی هم قبرستان. برای همه اموات فاتحه خواندم. برای خودم هم ختم گرفتم. فاتحه خواندم. ... فاتحه خواندن به معنای تمام شدن است و ختم و هم به معنای شروع شدن. نمی‌دانم دارم تمام می‌شوم یا شروع می‌شوم (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۱۷).

۳-۳-۵-۲- تغییر در نگاه آقاخوان به سکینه

پس از اینکه آقاخوان، رستم درونش را می‌کشد، علاوه بر بعد پدرسالاری، بعد مردسالاری او هم از میان می‌رود. نگاه او به هم‌سرش سکینه دگرگون می‌شود. او که بارها و بارها به بهانه‌های مختلف از زیر بار بردن سکینه نزد پزشک شانه خالی کرده بود، هم‌چنین مانع شده بود تا دیگران سکینه را برای درمان به شهر ببرند و حتا گاه در درون، مرگش را هم خواسته بود؛ اما اکنون که به سکینه می‌نگرد، گویا برای نخستین بار است که سکینه بیمار را می‌بیند و جدی بودن شدت بیماری او را درمی‌یابد. بنابراین خود را به‌خاطر این بی‌مروتی سرزنش می‌کند و از آقاسید می‌خواهد او را در اسرع وقت به پزشک برساند.

«نگاه آقاخوان به زیرگردن لاغر سکینه بود. متورم بود. اندیشید: غمباد نباشد؟ نمیرد؟ نمیرد؟ از این که در پس ذهنش از مرگ سکینه ناخشنود نبود، خودش را شماتت کرد. اندیشید: مروت را سوزاندند و خاکسترش را بر باد دادند» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۸۳).

«(آقاخوان): گوشت با من است آقاسید! همین فردا صبح سهراب سکینه را ببرد شهر پیش دانیال حکیم» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۹۵).

۳-۳-۵-۳- دگرگونی کنش‌های آقاخوان با کمک آقاسید

آقاخوان وجود پدرسالارانه خود را سدی می‌داند که درنهایت موفق می‌شود آن را از بین ببرد. پس از این موضوع علاوه بر ظاهر آقاخوان، کنش‌های او و طرز فکرش هم تغییر می‌کند. دیگر گره بر پیشانی‌اش نیست و آقاسید چهره روشن او را کانونی می‌کند. آقاسید که یکی از



کنش‌گران و حامیان سرسخت سهراب است، درحقیقت به‌نوعی صدای راوی و به‌عبارت بهتر نویسنده است؛ زیرا هم راوی و هم شخصیت‌ها زاییده ذهن و نیت نویسنده هستند. او در پی‌رفت‌های مختلف داستان به مخاطب تأکید می‌کند که پسرکشی رستم شاهنامه کنشی آگاهانه است. آقاسید بارها برای مظلومیت سهراب شاهنامه می‌گیرد. او که از تکرار تراژدی در هراس است و می‌ترسد آقاخوان مرتکب آن شود، پیوسته کنش‌های آقاخوان را نسبت به سهراب و هم‌چنین سکینه بیمار زیر نظر می‌گیرد. آقاسید هم‌چون نویسنده سهراب‌کشان هم دغدغه توجه به سهراب جوان را دارد و هم سکینه بیمار. به همین دلیل بارها از آقاخوان می‌خواهد یا خودش سکینه را برای درمان به شهر ببرد یا به او اجازه انجام این کار را بدهد. زمانی که آقاخوان دگرگون می‌شود و تصمیم می‌گیرد میدان را برای سهراب جوانش خالی کند، آقاسید ضمن تأکید کنش او، تأکید می‌کند که جوان‌ها نباید اسیر ما پیرها شوند:

«آقاخوان چشمانش را گشود و گفت: هر یک از ما هم رستمیم و هم سهراب، هم پطرسیم و هم عیسی و هم شبلی‌ایم و هم حلاج. شما را نمی‌دانم اما من همینم» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۸۶).

«آقاسید بر پیشانی آقاخوان دست گذاشت. داغ بود؛ اما گره از پیشانی‌اش باز شده بود. صاف و روشن به نظر می‌آمد. تلالؤ برق اشک در چشمان آقاخوان می‌درخشید» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۹۵).

«(آقاسید): جوان‌ها چه گناهی کرده‌اند که گرفتار ما پیرها شده‌اند؟ چرا آن‌ها باید با ملاک‌های زندگانی ما زندگی کنند؟» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

۳-۳-۴- پیروزی سهراب و به‌حاشیه‌رفتن آقاخوان

مهاجرانی در سهراب‌کشان ابتدا هم‌چون رستم و سهراب، آقاخوان و سهراب را در مقابل یک‌دیگر قرار می‌دهد تا با برجسته‌سازی کنش‌های هریک، درحقیقت تقابل این دو را به‌مثابه تقابل دو نسل و دو جریان فکری متفاوت برای مخاطب بازنمایی کند؛ اما او که خود از جمله کنش‌گران اصلی دولت اصلاح‌طلب بوده، این بار سعی می‌کند به روش‌های مختلف ضمن به‌حق‌بردن گفتمان سنت، مبانی مختلف گفتمان تجدیدطلبانه اصلاحات را تقویت کند. به این ترتیب او تلاش می‌کند تا این بار به‌رغم حماسه، سهراب پیروز میدان باشد. او کنش‌گر اصلی داستان یعنی آقاخوان را با مرگ از عرصه داستان بیرون نمی‌برد؛ بل که گشتارهایی در کنش‌های او خلق می‌کند. آقاخوان دگرگون می‌شود، او با کشتن رستم درون خود و در نتیجه دگرگونی کنش‌های سنت‌مآبانه‌اش، به‌صورتی آگاهانه و خودخواسته از میدان خارج می‌شود و

آن را به سهراب جوان می‌سپارد. از آن پس این سهراب است که جای آقاخوان را می‌گیرد. جانان؛ اسب خاص آقاخوان، از آن سهراب می‌شود. مردم روستا به سهراب ابراز علاقه می‌کنند و به او احترام می‌گذارند. در نبرد بر سر رسیدن به مریم هم سهراب پیروز میدان می‌شود: «یکی از بچه‌ها دست تکان داد. سهراب هم دست تکان داد. دید بچه‌ها دارند با اشاره دست و سر نشان می‌دهند» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۷۷).

(آقاخوان): مریم را برای سهراب خواستگاری کن ... اگر پرسیدند آقاخوان چرا نیامد، بگو کاری برایش پیش آمد. این هم افسار جانان. جانان را به سهراب بده و به او بگو آقاخوان وقتی فهمید که رقیب و حریف او پسرش است تصمیم گرفت از میدان کناره‌گیری کند. ترجیح داد در دل طوفان و تندبادها گم شود، آواره و بی‌نشان شود، تا این‌که بگویند فرزندش را کشت (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۹۴).

نتیجه‌گیری

سهراب‌کشان یکی از رمان‌هایی است که نویسنده در آن از شخصیت‌های حماسی یاری می‌گیرد. مهاجرانی که خود یکی از کنش‌گران اصلی گفتمان مسلط در بافت فرامتن است، تلاش می‌کند در این اثر با پرداختن به دو موضوع زن و جوانان، این دو نمونه از مبانی فکری گفتمان اصلاح‌طلب را تقویت کند و درمقابل گفتمان رقیب را به حاشیه براند. سهراب‌کشان روایت روایی دیگری است؛ اما نویسنده با گشتار در کنش‌های این دو شخصیت، روایت حماسی رستم و سهراب را به‌گونه‌ای دیگر پیش می‌برد و به سرانجام می‌رساند. او که خود وزیر دولت اصلاحات بوده است، در اثرش از دغدغه‌های اصلاح‌طلبان سخن می‌گوید. بنابراین موضوعاتی چون پدرسالاری، اقتدارگرایی را در آقاخوان به‌عنوان نماینده گفتمان سنت ابتدا برجسته می‌کند، سپس با برجسته‌سازی موضوعاتی چون نگاه متفاوت سهراب به زن و همچنین برخی اصول فکری گفتمان اصلاحات مانند تساهل و مدارا، سهراب را به‌عنوان نماینده گفتمان تجدد کانونی می‌کند. یکی از گشتارهایی که نویسنده در این رمان انجام می‌دهد، اقتدارزدایی از رستم است. رستم سهراب‌کشان دیگر نمی‌خواهد رستم باشد. حتی از مسیری که در زندگی خود پیموده هم راضی نیست و باوجود این‌که در ابتدای داستان سعی می‌کند هم‌چون رستم عمل کند، درنهایت دگرگون می‌شود و از قالب رستم‌گونه خود بیرون می‌آید. به این ترتیب رویارویی و کش‌مکش با پسرش را کنار می‌گذارد و تصمیم می‌گیرد از عرصه رقابت با فرزندش و همچنین کنش‌گری اصلی خود به حاشیه برود و همه را به سهراب ببخشد. از سوی دیگر سهراب هم نمی‌خواهد سهراب قربانی



شاهنامه باشد. او تمام تلاشش را می‌کند تا در این کشاکش بر پدر پیروز شود. کنش‌گر اصلی دیگر این داستان سکینه است که نویسنده با نام‌گذاری نشان‌دار و هدفمند او، کانونی‌سازی سرفه‌های خونبار و کنش‌های مربوط به مادری و همسری‌اش، به‌خوبی تفاوت یا به بیان بهتر تناقض او را با تهمینه به مخاطب نشان می‌دهد. شایان ذکر است که راوی و دیگر کنش‌گران داستان نیز در این مسیر به طرق مختلف از جمله توصیفات و کانونی‌سازی‌های نشان‌دار سهراب و سکینه را حمایت می‌کنند. نبرد رستم و سهراب این بار با مرگ سهراب پایان نمی‌پذیرد؛ بلکه آقاخوان پس از یک دوره تردید و بی‌قراری، درنهایت تصمیم می‌گیرد سهراب را پیروز میدان کند. درواقع نویسنده سهراب‌کشان نمی‌خواهد تراژدی رستم و سهراب را تکرار کند؛ بلکه قصد دارد جامعه‌ای آرمانی را بازنمایی کند که در آن گفتمان‌های مختلف و حتا مخالف در کنار یک‌دیگر به حیات خود ادامه می‌دهند. او با فراخوانی رستم و سهراب، رویارویی گفتمان تجددخواهانه اصلاحات را با گفتمان سنت بازنمایی می‌کند و با پیروز کردن سهراب از پیروزی تجدد و تجددخواهی سخن می‌گوید.

فهرست منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: انجمن آثار ملی.
- امیری، جهاندار. (۱۳۸۶). *اصلاح طلبان تجدیدنظرطلب و پدرخوانده‌ها*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ایمان، محمدتقی و نوشادی، محمودرضا. (۱۳۹۰). تحلیل محتوای کیفی. پژوهش، ۳ (۲)، ۴۴-۱۵.
- بدانتر، الیزابت. (۱۳۹۷). *شبهات‌های دو جنس؛ از ظهور مدارسالاری تا سقوط پدرسالاری رابطه بین مردان و زنان*. ترجمه افسانه وارسته‌فر. تهران: نشر اختران.
- بردلی، هریت. (۱۳۸۶). *دگرگونی ساختارهای اجتماعی؛ طبقه و جنسیت*. ترجمه محمود متحد. تهران: آگه.
- بزرگ بیگدلی، سعید و قاسم‌زاده، سیدعلی. (۱۳۹۶). *رمان اسطوره‌ای؛ نقد و تحلیل جریان اسطوره‌گرایی در رمان فارسی*. تهران: نشر چشمه.
- بزرگ بیگدلی، سعید؛ پورنامداریان، تقی؛ قبادی، حسینعلی، قاسم‌زاده، سیدعلی. (۱۳۸۹). «تحلیل سیر بازتاب مضامین و روایت‌های اسطوره‌ای ایرانی در رمان‌های فارسی (از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۸۷)». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. (۱۹). ۲۶۲-۲۳۷.
- بزرگ بیگدلی، سعید و قاسم‌زاده، سیدعلی. (۱۳۸۹). «عمده‌ترین جریان‌های رمان‌نویسی معاصر در انعکاس روایت‌های اسطوره‌ای». *پیک نور*. ۱ (۱). ۷۷-۵۱.
- بشیریه، حسین. (۱۳۹۲). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی*. چاپ هشتم. تهران: نشر نگاه معاصر.
- پی‌کانی، جلال و تقی‌لو، فرامرز. (۱۳۹۲). «پدرسالاری معرفتی». *پژوهش‌های فلسفی*، ۷ (۱۲)، ۴۶-۲۷.
- حاجتی سرشکه، الهه. (۱۳۹۶). *تحلیل بازآفرینی‌های رستم و سهراب در داستان‌های معاصر فارسی*. پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانش‌گاه گیلان.
- حیدری، علی. (۱۳۸۹). *مقایسه گفتمان‌های بعد از انقلاب؛ اصولگرایی و اصلاح‌طلبی*. پایان‌نامه ارشد علوم سیاسی گرایش محض، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانش‌گاه مازندران.



- خاتمی، سیدمحمد. (۱۳۷۹). زنان، سنت و تجدد (سخنرانی در ۱۳۷۶/۰۷/۲۶). *زنان و جوانان*. تهران: طرح نو.
- خاتمی، سیدمحمد. (۱۳۸۳). «حضور زنان و رشد اجتماعی»، بینات، سال یازدهم، شماره ۴۲: صص ۹۹-۱۰۵.
- خیرآبادی، حامد. (۱۳۹۱). دگردیسی اسطوره در رمان فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه بیرجند. بیرجند.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۶۹). *تراژدی قدرت در شاهنامه*. تهران: انتشارات نیلوفر.
- سلطانی، سیدعلی‌اصغر. (۱۳۹۷). *قدرت، گفتمان و زبان؛ سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*. چاپ ششم. تهران: نشر نی.
- سلیمانی، بلقیس. (۱۳۸۸). *به هادس خوش آمدید*. تهران: چشمه.
- شامیانی ساروکلایی، اکبر و خیرآبادی، حامد. (۱۳۹۴). «سیر سقوط یک رستم؛ سیر دگردیسی اسطوره در رمان فارسی با تکیه بر رمان سهراب‌کشان». *دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی*. (۴-۶ شهریورماه). دانشگاه محقق اردبیلی. اردبیل.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. ج ۱، تهران: سخن.
- قاسم‌زاده، سیدعلی و بزرگ بیگدلی، سعید. (۱۳۹۷). *رمان اسطوره‌ای؛ نقد و تحلیل جریان اسطوره‌گرایی در رمان فارسی*. تهران: چشمه.
- قاسمی، کریم؛ اقارب پرست، محمدرضا و شفیعی، اسماعیل. (۱۳۹۹). «مقایسه مواضع سیاسی دو رویکرد اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران»، *سپهر سیاست*، ۷ (۲۵)، ۴۷-۷۵.
- محمدعلی، محمد. (۱۳۸۲). *قصه تهمینه*. تهران: افق.
- مصباح یزدی. (۱۳۴۳). «زن یا نیمی از پیکر جامعه». *مکتب تشیع*. شماره ۱۱. صص ۱۶۱-۱۹۶.
- معین، محمد. (۱۳۸۷). *فرهنگ فارسی*. چاپ سوم. تهران: اشجع.
- مهاجرانی، عطاءالله. (۱۳۸۲). *سهراب‌کشان*. تهران: امید ایرانیان.
- مهاجرانی، عطاءالله. (۱۳۹۷). *مصاحبه نگارندگان با عطاءالله مهاجرانی*، ۲۲ شهریورماه (گفت‌وگوی ایمیلی).

- هیلمن، مایکل. (۱۳۶۹). «سهراب نماینده‌ای ستودنی از مخالفان پدرسالاری ایرانی». *ایران‌شناسی*. شماره ۶، ۴۰۲-۴۰۰.

References

- Eslami Nadoshan, Mohammad Ali. (1969) Life and death of the heroes in Shahnameh. Tehran: Anjoman Aasar Melli.
- Amiri, Jahandar. (1989) The Revisionist Reformers and Godfathers. Tehran: Markaz Asnad Enghelab Islami.
- Iman, Mohammadtaghi & Nosahdi, Mahmudreza. (2011), "Qualitative Content Analysis", 2 vols. No. 3 Pazhuhesh 15-24.
- Élisabeth Badinter. (2018), The resemblance of the two sexes from the rise of matriarchy to the fall of patriarchy (the relationship between men and women). trans. Afsaneh Varastehfar, Tehran: Akhtaran.
- Bradley, Harriet. (2007) Changing Social Structure: Class and Gender. trans. Mahmud Mottahed. Tehran: Agah.
- Bozorg Bigdeli, Saeid, et al. (2017), Mythical novel; Critique and analysis of inclination towards mythology in Persian novels. Tehran: Cheshmeh.
- Bozorg Bigdeli, Saeid, et al. (2010), "Analysis of the reflection of the themes and narratives of Iranian myths in Persian novels (From 19 August 1953 to 2008)". *Research in Persian Language and Literature*. (19). 237-262.
- Bozorg Bigdeli, Saeid & Ghasemzadeh, Sayyed Ali, (2010), "The major currents of contemporary novel writing in reflecting mythical narratives". Vol.1 No.1 51-77.
- Bashirieh, Hossein. (2013) An Introduction to Iranian Political Sociology. The period of the Islamic Republic. 8th ed. Tehran: Negahe Moaser
- Peykani, Jalal & Taghilu, Faramarz. (2013) Epistemological patriarchy. "The Quarterly Journal of Philosophical Research" 7 (12) 27-46.
- Hajati Sereshkeh, Elaheh. (2017) Analysis of Rostam and Sohrab's Recreations in contemporary Persian stories, Master Thesis in Persian Language and Literature, Gilan University.
- Heidari, Ali. (2010), Comparison of post-revolutionary discourses; Fundamentalism and Reformism. Master Thesis in Political Sciences. Faculty of Law and Political Science. University of Mazandaran.



- Khatami, Sayyed Mohammad, (2000), Women, Tradition and Modernity (Lecture in 18 October 1997). Woman and Youth. Tehran: Tarhe Nou.
- Khatami, Sayyed Mohammad, (2004), "The presence of women and social growth". Bayyenat. 11th Year. No. 42 99-105.
- Kheirabadi, Hamed. (2012), Transformation of myth in Persian novel. Master Thesis, University of Birjand, Birjand.
- Rahimi, Mostafa, (1990), The Tragedy of Power in Shahnameh. Tehran: Niloofar.
- Soltani, Sayyed Aliasghar. Power, discourse and language. (2018) Mechanisms of the impact of power in the Islamic Republic of Iran, 6th ed. Tehran: Ney.
- Soleimani, Belgheis, (2009), Welcome to Hades. Tehran: Cheshmeh.
- Shamiyani Sarokalayi, Akbar & Kheirabadi, Hamed. (2015) The means of Rostam's fall; The Transformation of Myth in Persian Novel Relying on Sohrabkoshan novel, 10th International Conference on the Promotion of Persian Language and Literature, (26-28 August), Moghadas Ardabili Institute of Higher Education, Ardabil.
- Ferdowsi, Abolghasem. (2015) Shahnameh. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, Vol. 1, Tehran: Sokhan.
- Ghasemzadeh, Sayyed Ali & Bozorg Bigdeli, Saeid. (2018), Mythical novel; Critique and analysis of the trend of mythology in Persian novels. Tehran: Cheshmeh.
- Ghasemi, Karim et al. (2020) "Comparison of political positions between fundamentalist and reformist approaches in the Islamic Republic of Iran". Sepehr-e Siasat 7 (25) 47-75.
- Mohammadali, Mohammad. (2003) Tahmineh's Story. Tehran: Ofogh.
- Mesbah Yazdi. (1964) "Woman or rather Society's figure in half ", Shiism School. No. 11 61-196.
- Moein, Mohammad. (2008), Farsi Encyclopedia. 3rd ed. Tehran: Ashja.
- Mohajerani, Attaola. (2003) Sohrabkoshan. Tehran: Omid-e Iranian.
- Mohajerani, Attaolah. (2018) Writers' interview with Attaolah Mohajerani September 13.
- Hillman, Michael. (1990) "Sohrab, a praiseworthy representative against Iranian patriarchy". Iranian Studies. No.6 400-402.